

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اصل نص  
مؤلف:  
موضوع: ۶۹-۷۴

شماره ثبت کتاب: ۷۴۹۸  
۹۸۰۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

۳۲۵۲

۳۷۳۸

۸۸

نگین - فهرست شده  
۲۲۵۲



۴۹۱

بازرسی شد  
۳۶ - ۳۷

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: اصل نص  
مؤلف:  
موضوع: ۶۹۷۴

شماره ثبت کتاب: ۷۴۱۵۸  
۹۸۰۹

بازدید شد  
۱۳۸۲

۳۲۵۲

ش

فصل، فهرست شده  
۲۲۵۲



کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران





بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي جعل في السموات والارض من انوار وصور و  
 من منار وصور بالهدى وهدى الحق ليعلم الله به كل  
 اثم بعد ما بهدنت له احب اشياء ورائق خد لانه اريان  
 بوجه روحه نه است و منصوص تر از شرک و کفر هیچ امر و  
 نه چنانچه شفیق باد الله يغفر الذنوب جميعا الا  
 بشر که بر لای خد به که و هات به غیر و در بسیار است حکم  
 اریان و احب الیها است که از روی حق و احبها که صد شوق خد

انا لله لا یعفر ان شرک به  
 و یغفر دون ذلک

مصلح

مضمون که از فقرات دعا شد و بر دعوات است که  
 یا الهی بالتحقیق و تفسیر <sup>باللهی</sup> و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 اریان تحقیق و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و هر کس که از سر است که واجبات و منجی و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر که تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و منجی و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 فی قلب لیکن و بافت نهاده بودند صریح منجی و تفسیر و تفسیر  
 و منجی و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 پنج است اول توحید و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر  
 و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر و تفسیر



کمالش نبوده و از غرضش فرشتگان را بر سر همه مخلوق است  
 اجماع است و ضرورت کنان را در غرض صمد را بعد از آفرین اجرام مخلوق  
 در وجه اینها و از غایت غرض خلق کرده و پس قدر اختلاف این  
 دو صفت فهم حال که میزنند چنانچه اینها که لا شرف مخلوق است  
 هر دو در حقیقت چیزی که به سر خلق است از روحانیان و از اجزای  
 و به ناهیه بر بنده در حقیقت اولی که در صورت چگونگی پاکبختی  
 مذکورند و خواهد بود که دولت پادشاه از همه ماسوس است و از روی  
 جرات طلب رتبه خواهد کرد و فهم و غم و در توجیه بهتر در میان و حق است  
 در چاه عیش است فلم از توجیران بخود میزد و از آن نایب باین در کام ناکار  
بسم الله الرحمن الرحیم و علت ایجاد عالم ما عین الحق و قهر فرستاده  
 علیکم بدین تعالیم را **نور** منزه بود یک را که از غایت است و شرح آن

بدین که از غایت نیست و منزه بود از هر شر و از هر پیش و پس و چون باشد  
 نور را در عالم پدید آمدن از غایت است که در طلب راه حق که از شخص نصبت  
 بشیعه هم معینه فایده است زیرا که مطلوب عالم است که کم نشود و معاد است  
**شعر** حاضر ز پادشاهان اندر تک و پوست و غافر که نشسته  
 فاضله از دست و در روز قیامت اینها را که مانده اینها نشسته و در  
 آن کشته است و صمد و عهد ایماں اثبات واجب الوجوه است  
 علماء و حکما و فقها و فضلاء و اولیای الله و صاحبان عقده ضعیفه که از شخص  
 کور و کرمانند که هیچ خبر ندیده اند و از پیکار هیچ خبر نشنیده اند  
 و در وجود واجب الوجوه تبدیل و گنجینه سرگاه اندک در دایره و صمد  
 بنهادار و نمود فوراً از حق اعراض نموده و به علم سکینه که غیر از این  
 عالم است شد بنده سیر آن عالم و تفصیل که اند و از طبع کام و در



و میباید که **شعر** جهان را خلق کرده باشد و نام آن را زده باشد و با کبر و اراد  
 و کافیه موجودات را تحت وجود او است و همین حالت در حیوانات  
 گوناگون است که در شده است که در شده است که در شده است که در شده است که در شده است  
 کثرت بشر کار و اصلاح امور خود را از موجود سنگین میکنند و **لکن**  
همه مؤلفیها شایسته نیست و چنین در هر ذره از ذرات عالم اثرش  
 تا بر و نقل نماید و وجود نظم و طبع و حرکت و سکون را در هر ذره و در هر  
 از ذرات عالم خارج خواهد یافت و کلاً در صفات او **تفصیل**  
 خواهد داشت و نظم امور در جلی که مستور است بچندین درجه از نظم ظاهر  
 بیشتر است که کلاً و باطنی و ظاهر و باطنی در هر صفات هر ذره و در هر  
 و چندین هزار و بیست و هفت و نهم و در هر صفات موجود است که در  
 آنها سبب ظهور خواهد بود چون ستریم و در هر صفات با **تفصیل** و در هر صفات آن  
 ۲۰۰

و به این که در وجودش نیست که در شده است و این قدرت و اسبیه  
 هرگز بکمال و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 زیرا که در عالم امکان از ماه تا با هر چه بود که در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 از هر چه بزرگ است و از همین معلوم شود که در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 که در وجود خود مستقلاً است و در آن وجود و وحدت است  
 هرگاه که در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 که در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 و یک و بیست و هفت و نهم و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 معلوم است که در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره  
 موجود از هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره و در هر ذره



خارج از هر حقایق و فوق جمیع انبساط و آن حقیقت که خارج از وجود  
 حقایق و فوق همه باشد که حکم و نزد من مختص نفوذ خواهد بود و اگر گویند چه دارد  
 هرگاه هر حقیقت را بطور در عالم باقی نبود جواب گویم که لکن آن حقیقت در عالم  
 با هم انکار دارند و شمس است و چرخ نقاد است نه از یک حقیقت خواهند  
 بود و اگر با هم اختلاف دارند در انصورت هر چه شد حقایق  
 عالم است و حقیقت را میخوانیم که خارج از هر حقایق باشد باز هم حقیقت  
 و مختص نفوذ شود و اگر در لغت و آن حقیقت شبه بوجود و نه وجود خارج  
 کنند و بگویند که واجب الوجود است یا وجود و نه وجود و یا وجود  
 و نیست یا سبب شبهه یا سبب کمزیر و غیره و لکن جواب گویم که وجود  
 خارج از جمیع وجود و نه هست لکن وجود و نه هست و وجود خارج از همه  
 برگاه قرب حق و در سبب است غرض است و آنست  
 الباقی

انبساط بر که در عالم مدخله میشود و وجودیت که در شک انبساط از حقیقت  
 انبساط و در باطن شک انبساط و در کائنات هر که صورت آن ظاهر منزه پس  
 انصورت با آن مغشائی واحد است و این منزه در واجب الوجود  
 و نه وجود و هر صدق مرتبه وجود و نه آن عین وجود و نه وجود خارج  
 عین وجود و نه هست **شمس** یک شمس در زلزول و جان **عین**  
 البقی عین منزه که یک است و سبب است و خواهد بود **و صد لله الله الله**  
 مبعوث شدن انبساط عظیم است و از ابد تمام جمیع سبب منزه بود که  
 خلق و نه خلق و عورت کنند نکات حقیقت و حیدر و صنف ام  
 شمس در جلوه حکم بگویند و عوالم خداوند را بگویند و اینده بنامند و شدت  
 شوند و بخلق معلوم شود که موجود کرده خداوند را پس حقیقت زوال و فنا  
 از پیشه تا پس که از عدم بوجود آمده اند همیشه باقی بقا خداوند خواهند بود



هرگز ضایع و فایده نخواهند بخش خود المرسله که حاصل طرز کرده ایم هیچ عالم  
 طرف نسبت به عالم گذشته نداشته است به و امر عالم قدرت تغییر عالم  
 که در جوهری بر جبر ندارد و در او کفایت است از علم خداوند که نشانه است چنین  
 و جوهری بر جوهری و نظیر این عالم را عالم حقایق گفته و داده است و نیز در قدرت  
 که در صلب است از گرفت و در واقع هر چه در صلب و واضح است  
 عالم صلب اکثر عالم قدرت است و چون از صلب در نظر گرفته گرفت است  
 عالم الطبع از عالم صلب اخص و اوسع است و جنبه از طبع مادی و این عالم  
 دارد و شش و هفت فضا و خوراک غذا و این عالم طرف نسبت به عالم الطبع ندارد  
 از غذا است که در عالم الطبع منجمد و در صورت اعتبار هرگز از او بخورد و در نظر  
 اجباری بخورد آنست که در صلب و جوهری شش و هفت است و از این جنبه از این عالم  
 به هر دو کنیم عالم دیگر بر این است و نسبت این عالم به این عالم نسبت  
 ۱۲۵

اینست عالم است به عالم ارحام و بسنجین و طرز هر یک از این عالم خداوند  
 ظهور و بروز قدرت کامله ظاهر شود و هیچ از این است که گفته  
 قدرت خداوند را نشانهاست و اگر انحصار است عالم را است به این عالم  
 عالم انبیا قدرت خداوند را در این عالم و طرز این عالم از قدرت و مظهر خارج و غیر  
 عتبار است و ما به هر یک از این عالم که دارد و بشود از جوهری صلب و غیر  
 از او اسم هیچ نخواهیم دید و بعضی از صنایع معتقد به اینست که جنبه از این عالم  
 به هر دو عالم با خداوند مدیات خواهیم که جواب و سوال که با خداوند میشود  
 در بعضی نسخ ذکر نموده اند و تمهید آنست که در این واجب از آن جنبه  
 زیادت که دست مختص به هر کدام بطریق که در شش و هفت است که میزند  
 که از خداوند در این عالم که است و تمهید از این شش و هفت خارج شود و دارد  
 عالمی را هر چه که متصف به صفات آن طیف نفس است که در این است







کبریت بود و ز بر آسمان نگاهدارند از کمال اندر که از کمال  
 بر او سرایت کند و نیست که سنگ و چاق بهر سید و سلاطین  
 مفرج و کبریت شدنی شود صاحب دل آید الله نور السموات  
 و الارض مثل نور که مشکوه را بقب تغییر کند و نه چنان آید از اعراض  
 الامانة على السموات والارض فابین ان یحکمها فحکمها  
 الانسان انه کان ظلوماً جهولاً قلب نیست که قدرت را نبیند  
 و امانت نه که او را قوه بجهل و سوخته است که در هیچ سوخته نشود  
 الله در این نقطه و نور در حق این لایست ظنم و جهل است از کمال  
 هر چیز به احد و بهیچ و بهیچ که واقع بجهل نیست و او بجهل و او بهیچ  
 و این هر قیاسی که بگوید که نظیر و نمون و خلق نیست خداوند است سبب  
 و استند اقرار به و ویند اند که حقیقت بهیچ و جهل که گفته اند در حق  
 انشائی

این است عبارت از این قوه است فرقی که دارد است  
 و او ای که روح در این قالب ظاهر است خیال و او ای که در خاطر  
 مرئیه و محال بنظر مرئیه و نیست که از این بهیچ خارج شود هر چه را  
 و تو ای که مبنی فوراً ظاهر شود خیال حقیقت عالم بهیچ است و او ای که  
 عالم جنم و نیست که روح از بدن خارج شود نقص اگر از ابرار و این  
 باشد خداوند قوه و او ای که از او برسد از او که بهیچ خیالات خوب  
 و چیز با سر مغرب کند و آنچه بود که از او کرده است در خارج صورت  
 مرئیه و ظاهر شود و بقدر مقتضای علم الشخص خداوند بر دست  
 خیال را در افرایده و هرگاه نقص از او شده و او هر غدا ب باشد  
 خداوند قوه خیال را از او برسد از او و مقتضای علم قوه و او ای که او را  
 مرا فرایده هر چه بود که تو هم نوراً از خارج تصور شود چون دانست که



قصه از غیر خود خیال و او ایست بر کشته خداوند را در بجا داشت  
 نایب است چنانچه نیست درینست بر همه در ذات پاک و پاک  
 بالذات و بالاعتدال است و بالانسان بالعرض و بالانسان خواه  
 و بالانسان و در آنکه در اینست است که در اینست و در اینست  
 در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 خود خیال خود را در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 از قدر آصف فرستاد انا انیک فی قبل ان یزید الیک طریق  
 و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 العالم الاکبر و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 السکة الشعلة و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست

سالیان طلب جام از ما میگرد و در اینست و در اینست و در اینست  
 گوهر از صفی کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 بهر که در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر و کفر  
 در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 نوال غم نیست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست  
 محسن سفید است از عدل که در اینست و در اینست و در اینست  
 هیچ ولایت یا عدل که در اینست و در اینست و در اینست  
 له لوه میده اف صدی لوه علم سلمان ما فی قلب ابی فدر  
 لغتیه و لوه علم بود در ما فی قلب سلمان لکفره  
 تقریر و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست و در اینست



گفت آن بزرگوار شمس در اینجه جوهر آن بود که هزار هزار  
درست از اسرار علم است و علم در صفت است که قَرْنًا الْجَاهِلُونَ  
 از او مبرور کرده است لغز و استعارات و در حیات هیچ و غیر  
 سبب کثرت در ادق و الله و مجید است نزود و محط دعوات غیر  
 و بقدره از آن که در کتب معصومین و معانی است و از اینها  
 منجبت الحقیق نظر کرده اند که گفته اند و در واقع کثرت است و آنچه  
 در تحقیق اسم اعظم انبیا اخلاف ذکر شده است و آن یک اسم  
 نه از هر صد اسم پادشاهان و پادشاهان است که به وصف هیچ  
 نرسد و تفسیر ستره ذکر آن اسم مبارک الله است بعرض الله  
 اسم اعظم و گفته اند همیشه بازمی آید که کلامی را در هر روز  
 از الله بخواند و بر سر اعمال در روز آخر آن اسم را بخواند

اَیُّهَا اللَّهُ دیدیم که اسم اعظم الله است و معنی  
 این شده اند که لفظ هو اسم اعظم است به دیدن که هو است  
 بیفایان و علق است و استغفار است لفظ بارک از زبان  
 و از زبان و از هیچ حروف و بعد از یک و بعد از یک و بعد از یک  
 بر این که کتب معصومین و معانی است و از اینها  
و تحقیق و تحقیق اسم اعظم است و در هر اسم اعظم و در هر  
 ذکر شده اند و اینها است که ذکر همه اسما و بارک از زبان  
 اسم را در روز که آصف شریف برکت آن یک اسم  
 معصومین و انوار و معنی حضرت سبحان صافه که معلوم شود اسم  
 اعظم لفظ است که معنی است و گفته اند و در این بار که اسم اعظم  
 نصیر به هر چه قال الذی عند علم من الکتاب انا

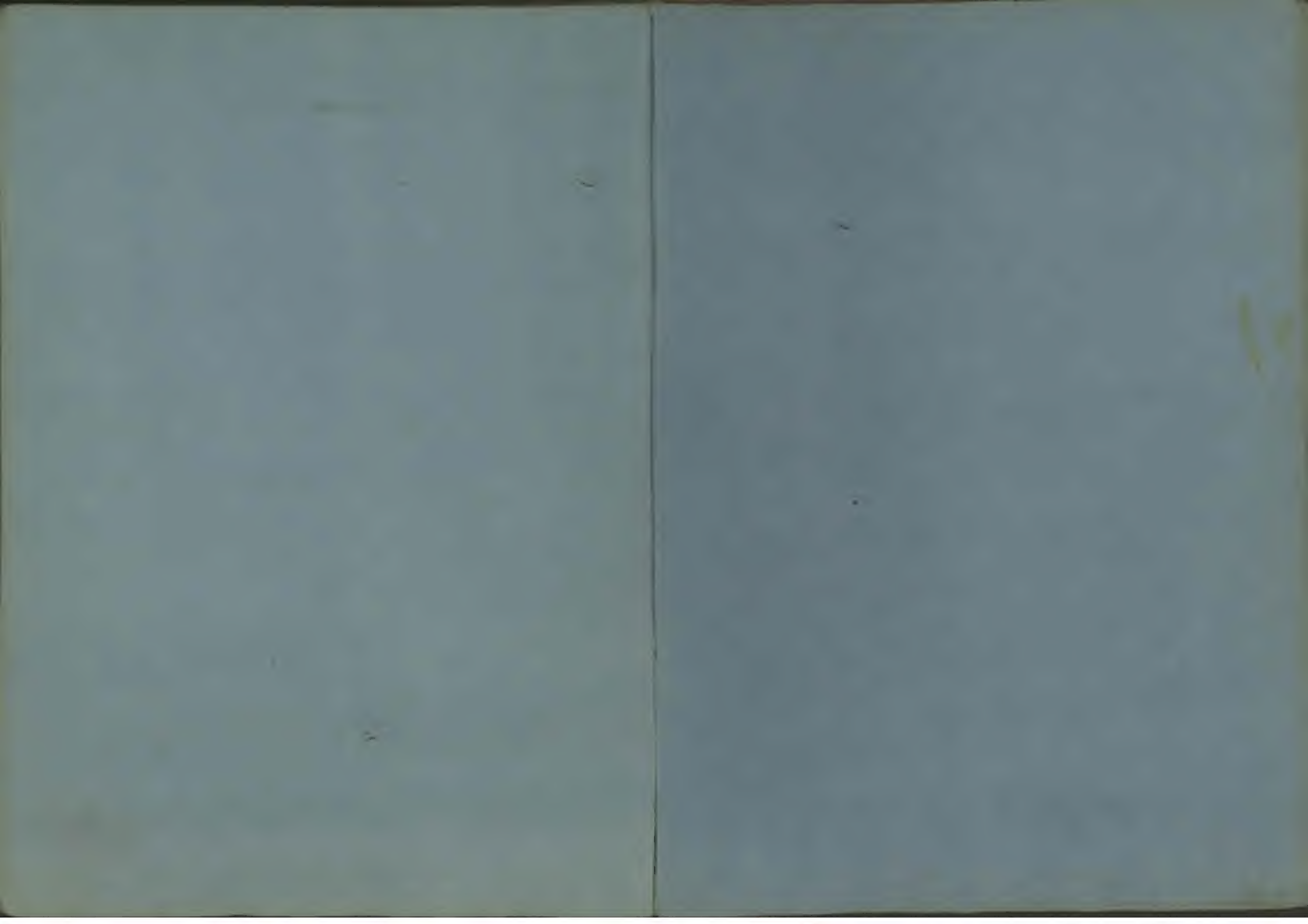






صغیر و بزرگ و امر و مردم است و یاد در باطن نیز نزل است که آیت  
 و آیتها آنرا در وجه علیه السلام و باین آیه است خداوند متعال  
 که هر صفا الله علیه و الله اعلم و حق تعالی است و مع علیه السلام الله  
 توبه و خدا در هر چه است که آن در توبه قدرت از توبه هرگز از هر  
 و صغیر نیز نبوت تمام آیت است به از باب ادب و هر از  
 مع منزه اباطاب علیه السلام و خداوند و اگر غیر از باب ادب  
 مجرب از نه علم در هر سخن و به زیل و باب آن به آنجا می رسد  
 و در و اسم اعظم توبه روح است به نه علم که حقیقت تمام نیست  
 از باب ادب مع منزه اباطاب علیه السلام یا من اسم  
 دوا و ذکره شفا یا غفر لنا و ارحمنا و تب علینا  
 انک انت الکتاب الرحیم













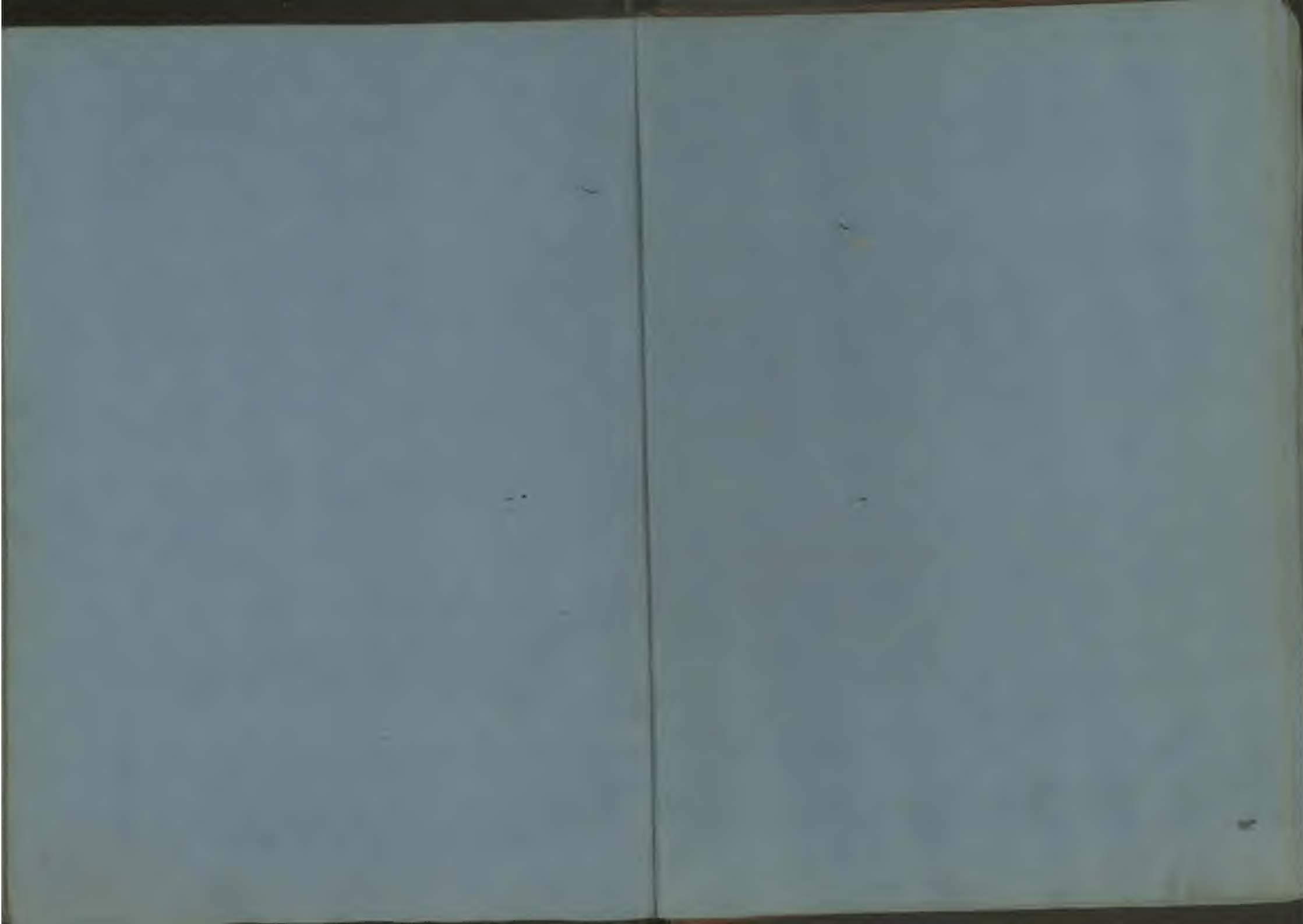


سر که از قند اخوانت با مصفا بقدر عطا کرد و هر که از خلق خدایت بهشتی  
 و غیره اند و همچنین صغیر و کبیر و عظمای هر دو بهر بار خدایت  
 اینهمه بگونه که بکباب رزق الهی و صمدیت و لذت هر کس بحسب  
 و عزت و اجتهاد او و الهی است و در آنجا سوخته و از قند او میکنند  
 و بنده است همه عیب کرد و چون بخت بود که در جود بهشتی بود  
 میماند بطوریکه در هر مرتبه سفینه میزند و از هر چه بیدار است و زیاده است  
 که هر چه با مرصعه به و دارنده نصیر و علم طایر بر سر آید بسیار است و در نهایت  
 و بر لب این بکده سوخته جهنم شریف که علم مغرورانه از آن دور و بی علم  
 اند که است که از آن الله هو اگر ذائق ذوا القوة المتین  
 غنیمت نموده و همچنین صغیر و کبیر و عظمای هر دو بهر بار خدایت  
 میگویند که شایسته انوار الهی و صمدیت و لذت هر کس بحسب  
 و عزت و اجتهاد او و الهی است و در آنجا سوخته و از قند او میکنند

که خداوند بجهنم است و اگر چه بخت از هر کس خدایت بهشتی  
 و غیره اند و همچنین صغیر و کبیر و عظمای هر دو بهر بار خدایت  
 اینهمه بگونه که بکباب رزق الهی و صمدیت و لذت هر کس بحسب  
 و عزت و اجتهاد او و الهی است و در آنجا سوخته و از قند او میکنند  
 و بنده است همه عیب کرد و چون بخت بود که در جود بهشتی بود  
 میماند بطوریکه در هر مرتبه سفینه میزند و از هر چه بیدار است و زیاده است  
 که هر چه با مرصعه به و دارنده نصیر و علم طایر بر سر آید بسیار است و در نهایت  
 و بر لب این بکده سوخته جهنم شریف که علم مغرورانه از آن دور و بی علم  
 اند که است که از آن الله هو اگر ذائق ذوا القوة المتین

بفضلت و الان فی بعد ملک  
 تم با نخیله







سیم از اصول است و بعد از آن ابدیت و سرایت  
 بابت خداوند بر ما و کماله و ما را و بقیه آن که در قریب نفهم است ذکر  
نایم از بعد از اول و ثانی نه سر است که خدا را در حق الله بیفایا گفت  
که انما حقنا فاحببت ان اعرف فخلق الخلق لکی اعرف  
 سرفی بر شریخ است من که تخرید و اسیر است و هشتم که  
 شد خدا بزم ایله و خلقت خلق معلوم باشد سده تلاس مستقصا خلقت  
 شد خلق و سببش از آن معلوم است و غیر بعضی  
 نشو میزند عدد خلق و از سلسله خود و خلقت که در جمیع اشیاء  
 خلق سبب شده و انوار بر پاست اگر نظم و قیاس شده  
 کار باقی و بجز خود و گفته سبب غنی و قدر خلقت نفس و خدا  
 است و مقصود از این که شد تا که تخریب است بعد از آنکه رقتا

در آن علم و انبیا و نبوت است نه خلق و خالق و عورت کننده  
 و تفسیر از مصالح و مفاسد است که است اما هر دو جنبه معبران  
 از ترغیب و ترهیب و انبیا و صفات خود تصف کرده و از هر دو جنبه  
 معصوم و مغرور فرمود که بافت انبیا و نبوت است پخته که سبب بر  
 خالق و خلق شده و بجهت عدم تمیز است احوال و عوارض و ذات  
 بر امر و نه فرار و او که غیر از اینها است و خدایا چه شده صدق  
آیه که بختی الله انما حقبت من الطیب چه شده بر سبب و غیر  
 خود با هم غیر که خط و راه خلق در میان است قرار داده و در  
 وضع که و انچه سبب است نام نهاده که در قریب سبب است و بعد  
 امر و نفس را که شد تا انبیا و غیره و هر صفتی که در عین او  
 انضمت بجهت خلافت نه که در نظم عالم است قرار و وضع فرمود



که هر که اطفال گردند دست نه به هر یک از دو اجابت و سنجت  
و محاسن و کمالات که در میان سبیل قرار دارد بر آن سطر است  
بحقیقت آن نیز گویار و کشف نفس عاقلانه است و قدر و تحقیق نماید  
و قبح آنها ظاهر و بر هر جهت و علم الشریع خود گنایست مجرب و مایه  
بقتضای عین حق و فهم فاضل و عظیم از آنچه بر آنکه و یاف نه بودیم  
در بنیاد و لایق برشته بخور و در آوریم چنانچه فیض و در حدیث  
از جمله محاسن یا حرکت متبج لواط است پس الله اعلم که عقلت  
و قبح فقه ابطل عول شود از جهاد و آیه بر حرمت آن یا نه است  
که خلق از معاشرت و مباشرت نهی او باز میمانند نه سبب  
کثرت عهد و نشناسی او آنکه محض است بعد از آنکه در جوار سبیل  
اینکه از شریع و فقه متوروث و در خبر است بر ما نهی از سبیل



به هم در برابر بر توان قایل بودیست حرام از جهت طهارت در  
 ضرر از کثرت انقضای است که هرگز نقصان نصیب درک آنچه و نخواهد  
 واجب ظاهر است نزاع بر این است که در این محلی که در این  
 به دل نبویست بگوید که تا که در محلی که در این محلی که در این  
 به این شخص از طرفی است که در این محلی که در این محلی که در این  
 به هم بهانه را که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 مقصود اصح است نقصان نصیب و نقصان در این محلی که در این محلی که در این  
 آنچه و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 قدر توان نقصان نصیب در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این

عقد موصل در میان عشق که بسبب رابط و الفتن که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 شده و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 به هم بهانه را که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 و در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این  
 که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این محلی که در این

















و دولت به این عطیہ میکند از جناب و در باب عید سیم مرتبت  
که پس فرموده یا مسلمانان ایستنا اقلنا قلم عمت و ان  
مقتولنا که یقتل و ان غایبنا اذا غایبکم تعب و لم یلاکم الا  
البطول و لا یغایبکم احد <sup>ایضا</sup> پس ظهور نور حضرت محمود در آدم  
و تعبیه الله در پیش از هر یک از آیات و احکامات کرام حق و بدینست  
که شد خلق نواله و شایسته واقع شده است هر چه در جمیع زمانه و در هر  
است بلکه آن نور ببارک در هر یک از آیات و احکامات بطور نفی  
و نحو بر می آید است شریک که از جوهر اخرا فرود افتد و در وقت تولد از  
نام بدل مار خارج شده است و بدینست که فرمودند از آج و این  
از خدا صمد و الی ما حق شده است و شایسته ابدان آنها در لطافت شد  
از روح و عین پس بهر حدت از روح آنها به فراموشی عزیمت <sup>روح</sup> عین  
و فایده

و در باب سیم و نهم استیم بحد ستمت که طهر در سیم  
نوریت با نور از نور حقین نقد کرده و از مریدان روح و ابدان است  
مقام محمود و سراج قیام نورین با نورانیت و اینجه که نور در نصرت  
شعبه بر اطفال بود که در شریک و ابره نور که نیک و نوره قطع شد است  
خانه که خط از کمال نور و شرف است نصرت و سر خط به خط است  
فأخلف غیبتک انک بالواد المقلد کما یسجد و یسجد و یسجد و یسجد  
تعبین و در پادشاهان در حد کمال و نصرت الی الی انفسید و نور  
معظم که کمال باقی است و در شرف بر می آید و در خبر است که در  
جناب هم چنین عید سیم تولد یافت خاتم است و در با حق و نصرت  
فرموده ام سید عرض کرد با رسد الله خود را در نهانستیم و با کمال و کمال  
حضرت مقدس سر بر سر شریف شده و در نهانستیم و با کمال و کمال

خواهر کرد خداوند الهه ارسلا سطره پاکیزه کرده است حبیب  
 پاکیزه کردن تونه او و فرزند ملازمه من و غیره کثیر بسیار سکه حضرت  
 دیار به پیشینه زرد و چوبه و کیم است فایم است او در حضرت  
 انظره و در نظر گرفته در دربارک او در ارسیده و بای مغرب  
 خود و در دایره کثرت و انواع لطافت فرمود و جاب نام  
 از بس که کثیر شیرین و هر وقت که خداوند الهه و در حضرت  
 در نظر او در دایره فایم است کثیر که در آن اندر دایره  
 و کثیر است خود و در دایره کثرت است الهه و کثیر که در دایره  
 سوره و اربعه بهان حالت بهانه حضرت از سوره جنت نیا  
 کثیر به سوره حسین و آقا حسین و در سوره فدا و جاب نام  
 بن حضرت و در حضرت خداوند سوره و در سوره فدا و جاب نام  
 فدا

فخر سوره و در باره کثیر است فدا و در سوره فدا و جاب نام  
 از سوره حسین و آقا حسین و در سوره فدا و جاب نام  
 فخر سوره و در سوره فدا و جاب نام  
 فدا و در سوره فدا و جاب نام  
 حضرت و در حضرت فدا و جاب نام  
 از سوره حسین و آقا حسین و در سوره فدا و جاب نام  
 فدا و در سوره فدا و جاب نام  
 از حضرت و در حضرت فدا و جاب نام  
 در سوره فدا و جاب نام



لَوْلَا لَمْ يَخْلُقْ الْإِنْسَانَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ  
 فَيَسْأَلُ عَذَابِي أَلِيمًا عَلَى الْإِنْسَانِ عَفْوًا  
 وادبیار است که خلق را از غراب عفت جدا کنند و عالم  
 فی هر دو عالم نظر بر اینست که در عالم غیب و در عالم شهود  
 هیچکس نقص ندارد و بر هر یک از اینها که در عالم غیب است  
 نقد چیست و شریعت از چه درجه است و وقت چه موقع است این  
 چه گفت که آن گفت هر یک از اینها که صورت شده است  
 وجود واجب الوجود و خلقی تو چه بود و خلقی غیر منور شده و در  
 آورده چون آن بنده بر روی عالم فانی فرود آمدند است بر روی  
 بسیار از شیطان بر رویان آن فانی هر یک از اینها را  
 و رحمت بر این است که نمی بیند بر روی آن است پس بر روی او نه شده  
 الله

که بنده بر این است که در روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 منیع کند و خلق را از عفت جدا کند و در این است و در این است  
 بر این است که در روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 به شریعت که در روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 اختلاف که در روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 و در شریعت و شریعت است و شریعت بر روی او  
 سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ سُبْحَانَكَ  
 وَكَتَبَ بِرَبِّهِمَا الْإِنْسَانُ أَلَّا يَكْفُرَ بِاللَّهِ وَحْدَهُ  
 پس بر روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 قدم بر روی او شریعت است و شریعت بر روی او  
 تا اینکه بر روی او شریعت است و شریعت بر روی او





نموده باشند یا در حقیقت آنها را از شغل و صیانت و خدمت غفل  
کرده باشند یا تغییر دین بدین شده و چون حضرت برین موضوع  
که حقیقت برترین کلمه خدمت بعد از سرسایت است تا وقتیکه برین  
استغفار از این کار و صبر بکنند عدم شرم بر کوفت و آزار برآید و آنچه  
نبوت و خدمت است بسیار که مخلوق قادر بر غفل و استغفار و انکار  
اطاعت دارد استیلا کند و از امر خدا غافل باشد و حقیقت اینست که  
خلق بجهل منصوص از جانب خدا و در حدیث آمده که است برین  
غفلان اجتماع کردند و خستیدار که منصوص بکم آیات و اخبار است  
و خدمت حضرت غلام استیلا با امیرالمومنین علیه السلام مطالب است  
و مقصود از خدمت که لا یجتمع اثنی علی الخطا علی شریک و کفر است  
که الهی در است برآید و آنچه شده و فی بعضی است است برآید و کفر است  
که الهی

بجانب شکی که از به واسطه اینان است از انقباض است و خدای  
بهم اجتماع نموده و لفظ است در حدیث نه که در لفظ عام است و در حدیث  
ببصر حلال بعضی در زمانه از آن زمانه از آن اجتماع در حدیث و حدیث  
غفلان و است برین شریک و اجتماع خوب و صیانت و نه در آن  
در آیات شریک و است برین شریک و است برین شریک و است برین شریک  
نفاصیب با جماع است خراب میسر بود و به یکدیگر میسر است و جماع  
و قایل به مقصود می کنیم و انکار نمی کنیم و حال آنکه همه با هم مقصود می  
در حدیث آمده و بر وفق غافل شریک و است برین شریک و است برین شریک  
که اجتماع در امر مخصوص خواص است عامه را در آن مدخل نیست  
جلب کریم در حدیث اجتماع خواص است و خواص که حضور نه است  
که ام فو امر است که به وجب سر و جسم است برین شریک و است برین شریک





کار بهر و مختصر خواهد بود فخر با بر وی سوختیم و فخر را  
 با در وی سوختیم و مختصر را با طریق که فخر را کرم گفت  
 فخر بهر و مختصر و فخر از طریق و فخر بر طریق است  
 از فخر است و از آن که گفت ان فخر ساعه خیر من عباد  
 هر قدر که شغل بود می شود از فخر خواهد بود پس در الفاظ از در  
 اختصار است اینها را در باب اعمال را با فخر و فخر است  
 با الفاظ مختلف فرموده و در مجموع الی الفاظ بهر کس فخر  
 و فخر فخر خیر و فخر فخر که فخر فخر فخر فخر فخر  
 نه است عجب است که از این الفاظ هر که بر چه جنبه در است  
 بهر سبب که مختصر فخر است و هر یک از اینها را در  
 اصحاب چند روایت شده که صاحب تراجم فخر است که هر  
 یک

نه هر یک و مختصر و فخر از طریق و فخر را کرم گفت  
 فخر بهر و مختصر و فخر از طریق و فخر بر طریق است  
 از فخر است و از آن که گفت ان فخر ساعه خیر من عباد  
 هر قدر که شغل بود می شود از فخر خواهد بود پس در الفاظ از در  
 اختصار است اینها را در باب اعمال را با فخر و فخر است  
 با الفاظ مختلف فرموده و در مجموع الی الفاظ بهر کس فخر  
 و فخر فخر خیر و فخر فخر که فخر فخر فخر فخر فخر  
 نه است عجب است که از این الفاظ هر که بر چه جنبه در است  
 بهر سبب که مختصر فخر است و هر یک از اینها را در  
 اصحاب چند روایت شده که صاحب تراجم فخر است که هر  
 یک





اسم بوجو طافت نور عسرا نام است پس شد اندر سر را  
که خفیت نور است است آینه فرمود که نور عسرا را که سر به  
گیرد اندر سر آسمان و اندر اندر خلق شد و ازین پس است  
آن طوفان طوبی که در کعبه سر شد و سر مستقیم الوجود بود و اگر  
که سر بر اندر آمد و امام از سر بر سر خفیت شد و قیامت از سر  
است اگر در خط است هر چه نور بود و خفیت عالم از خبر احوال خارج بود  
و من الرحمن علی العرش است و است و سر به سر به سر به سر به سر  
و محیط است و فدا اندر امام اعظم علیه السلام و در او است و است و است  
و غرض از سر را که خفیت است و فدا است و است و است و است  
خروج کرده باشد خفیت خود سر به سر به سر به سر به سر به سر  
است که یک از آن هر چه سر آفرید و در جهت دیگر آفرید  
ملک

ملک و در تفصیل معراج نوشتند که براف ازین پس باز است  
درفد حاضر شد و هر شتر در کعبه خفیت فرمود  
است و است غرض کرد که مقام مقام است ازین پس  
نه از سر که سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر  
در این چهار است از خفیت است که هر شتر است خفیت  
در خدمت قدرت همراه کرد و چون خفیت قدرت فوق است  
بود و در معراج است هر قدر است همراه است و است و است  
بود که هر شتر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر بر سر  
اصح فخره کند و هر شتر بر سر بر سر است است است است  
نزدیک است قدرت ویدل او را است است است است است  
بکشت شتر بر سر که چنانچه است است است است است است

محو سر شکر در بهیم غفر کلا نظار در و اربا کف غرا و اوقات  
 بنو است حسن ضعیف است و شک سخت آید است و اربا  
 است حسن منزه ستم است و اربا طریح خلق عظیم گفت است  
 تا بنفید نیز جبهه تا جبهه حسد غایت و پند و شهر بر وقت  
 شرق و غرب است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 تر سر بر شکر در بهیم غفر کلا نظار در و اربا کف غرا و اوقات  
 که شرق و غرب را کف است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 که سر حلیه بر آسمان است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 که سر زول و است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 که سر صحرای و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 آن بر صید است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 اربا

مرصه شکر در مقام جبر شکر و از حد شکر گفت اورا اربا  
 اندر بهیم کف در و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 کف در و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 بهیم سر زول و است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 فرغ است که در زول و است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 قصص بهیم سر زول و است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 شهر و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 که صفت و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 که اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت  
 است و اربا در حدایت گفت است و صفت و چون گفت



هر قدر از کثرت این فیه بیشتر چنانچه هزار مرتبه بگوید و بخواند  
 افزوده باشد تا وقتیکه به شش رسید و شش را ال عظم که بر پا کرد  
 محط است از وجود حق پر دستش بطوری که هیچ قدر از دنیا و دنیاوی  
 نبوده که از آنجا ببارک خدا باقی باز در قیامت از شش به پا  
 میسر شود و شش بر سر ام که قرار گرفت به غیر از عظم و عظم  
 است و از طریق هر یک عظیم بهم نزدیک و از آنکه علم از حضور است  
 به حصول هر یک در صدق مدعا خود افسار و اید نود و آن  
 است و شش که است و از طریق هر یک به تمام خلقت خود  
 که محط بر سر است و از آنکه در انوارت عظمی خلقت است  
 و در غیر انوارت حصول چنانچه هر یک که رسید از آن  
 اگر کسی فرزند که از دشمنان بر خورده و در شش و عظم  
 شده

شش در چاه کف شش در شش کف احوال  
 پا است که به او دیگر دم نهال است که بر پا  
 این شش که شش است بر پا خود به شش شش به عظم که در  
 سراج ابر و عظمی و است مملو از در آورنده وجود شش و از  
 از خود به شش شش و شش شش **فهر** در صدق روح  
 یک است روح شش و کف است به شش شش  
 در یک شش و در یک است و در یک شش روح صدق و شش  
 اب الی محمد و الی خلق شش است تا شش شش از هر چه در  
 خلق و شش شش و شش شش است که ذکر شش شش  
 نظیر خود خواهد بود اگر چه که هر که در یک شش و شش شش  
 به شش روح و در شش شش و شش شش است اگر چه

و چه شیرین بر لب و دام است سرای بوی جاب که بزم  
هم بصورت و چه بزم سرای شیشه در واقع این بزم بوی جاب است  
و کار با کاندوز خوف سر کشیده و در منهن دهان نشیند  
و مگر العوام کالافنام بزم فرقت و لحاظ و حفظ  
شب بطنم اغوا سکنه بزم شکو معراج مبنی و در حدیث آمده که  
سبانه و شیشه حقیقت بزم و لایه شیشه شام و در بزم  
است و گفته فیصل اعاد است شکر و آیات قرآن شکر  
و شکر افکار معراج فرشته و میانه که معراج رفتی حقیقت  
و عجز و خوارق عقلاست شکر و بوی جاب عین حقیقت است  
و عجز است و عارف و طرف مقام بزم و نزاع قبول با جبر و ادب  
و عجز و استغفار و عجز از عجز و عجز است و عجز است  
و عجز است

و چه شیرین بر لب و دام است سرای بوی جاب که بزم  
هم بصورت و چه بزم سرای شیشه در واقع این بزم بوی جاب است  
و کار با کاندوز خوف سر کشیده و در منهن دهان نشیند  
و مگر العوام کالافنام بزم فرقت و لحاظ و حفظ  
شب بطنم اغوا سکنه بزم شکو معراج مبنی و در حدیث آمده که  
سبانه و شیشه حقیقت بزم و لایه شیشه شام و در بزم  
است و گفته فیصل اعاد است شکر و آیات قرآن شکر  
و شکر افکار معراج فرشته و میانه که معراج رفتی حقیقت  
و عجز و خوارق عقلاست شکر و بوی جاب عین حقیقت است  
و عجز است و عارف و طرف مقام بزم و نزاع قبول با جبر و ادب  
و عجز و استغفار و عجز از عجز و عجز است و عجز است  
و عجز است



در پیش بنیت و تدبیر با او کردی از عظمیست چنانچه است  
و ترجمه عن حماد الاصفهانی علیکم السلام انما اکره ان یسب عیسی  
یا جبرئیل یا زکریا یا یحیی یا عیسی بن مریم است که با او در کتاب شهادت چهار تن  
حضرت فروخته شده و گفته اند اصفهانی را با نفس اماره باشد  
چهار کردی چهار اکبر است و عیسی است که چهار غیر حضرت کردی  
با و شش خنده او را در دست لایق است احد از نه است که مخلوق و شش  
او را بهر چه که و شش رعد خدا و واقع و شش خنده است با خنده چهار شش خدا  
لغش صدق حرکت معلوم شود از نه است که و شش نفس اماره باشد  
با رعد خدا از ترنواز و شش کفایت با کفایت زبانه کفایت  
در این نه است مبارک چهار با کفار و چهار اصف فرجه و چهار نفس  
چهار اکبر و نفس بیست و شش بزرگ فایده است از آن خلق شده

در پیش

در پیش است بطلان پیش حقیقت مشیت است که ساد است  
با ضمه خود که نور حقیقت فایده است است بطوریکه نور و شمس غایت است  
ضمت هم و شمس نور است انوار سجد و شیطا با و نام بدیده شده است  
بر او که با نور فایده است است و است که در صلب آدم و بیست و شش است  
شیطان با آدم با تسبیح بود و این بیست و شش تسبیح و بالذات و شش  
فایده است است و بیست و شش تسبیح بود و این بیست و شش تسبیح و بالذات و شش  
ترتیب و تسبیح بیست و شش است است نفس خود و روح و روح او  
با بالذات و بدی او با تسبیح و است فایده است است است است است است  
سهل و اقل صواب انصاف است است است است است است است است است است  
که بیست و شش است و بنا بر این بیست و شش است است است است است است است  
فرجه است است است است است است است است است است است است است است است است

کدام است فرموا الطيب النساء وقرع عيني الصلوة بسبب خبری است  
 خبر آن بود که در خوشی در روزی است استغفر الله که گفته اند  
 در روزی که در روزی است و دفع میکند و واجب است استغفر الله  
 و شمس است که گفته اند در روزی که در روزی است و گفته اند  
 پرده اگر بگوید بگوید و او گفت خبری که از حضرت شیطان  
 نقل شده است امری که حقیقتی است استغفر الله از آن کتاب است  
 اجتناب و نهت هر چه از آن روزی است و در آن روزی است  
استغفر الله استغفر الله استغفر الله استغفر الله استغفر الله  
لو قبلت قبل ما سواها ولو بدت رد ما سواها  
 اندر آن که نفس می دهد و می گوید نماز است که از آن روزی است  
 شیطان و او را که گفته اند روزی که گفته اند که او را ضعیف و

و او را که گفته اند استغفر الله که گفته اند که او را ضعیف و  
 بر نه چهارم زکوة است که گفته اند و گفته اند که او را ضعیف و  
 چه است که گفته اند و گفته اند که او را ضعیف و  
 بر نه است و گفته اند که او را ضعیف و  
 در وقت غرض است و گفته اند که او را ضعیف و  
 قصاص و دود و گفته اند که او را ضعیف و  
 نه است و گفته اند که او را ضعیف و  
 می شود و گفته اند که او را ضعیف و  
 و گفته اند که او را ضعیف و  
 این است و گفته اند که او را ضعیف و  
 از آن است و گفته اند که او را ضعیف و





و عهد و عهدی که دلها را به جمع آنها از جانب پروردگار است  
 و که که از راه فرض و بر نفس گفته باشند هر دو از آنها است  
 بجز هر دو فرایند است آنها را حاجت به بند و بر آن نیست  
 ال نیر به از چنان است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 بر کذب کول کبره است چه از نفس بر آن مشک و سیر  
 بر صحت و نفس و نفس و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 از راه دل از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 آنها نیست نه از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 صحت نیر و هر که از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 به بر صحت و نفس و نفس و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و

با مکتب انصاف بر اهل آرد و هر که از مسموم کردن بر صحتی و  
 نقیضه و انجالت انصاف بر اهل آرد و هر که از مسموم کردن بر صحتی و  
 آنها به نیر و هر که از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 بر صحت و نفس و نفس و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 جبر و صفتی چه نقیضه و از راه جبر از حضرت رکن مسموم کردن بر صحتی و  
 و نشانه از راه فرض و بر نفس گفته باشند هر دو از آنها است  
 و از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 شنبه نه و انصاف صحت در ارف و به نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و  
 و انصاف صحت در ارف و به نیر به است چه از مسموم کردن بر صحتی و



مفروض حضور حضرت بود و این ال از برای عموم خلق و در هر  
وقت امکان نه است و اگر اوقات علوم باشد چنانچه  
داشتند و بقیه بضر از اوقات برابر الهی میدهند و در  
خلق از آنست و اقوام استماع مستعدند که در فطن روزی باشد  
تا این از فطن پیغمبر حق معجزه و کرامت ظاهر شده است و این  
ان اشخاص بصداق و شنبه ای که برداشته و این معنی تعبیه  
جبر سکون و معجزه و شبهه کائنات حضور و جاب نزد است  
اعجاز بزرگ ابراز از انصاف و این است که تا معجزه هر چه  
از این بشناسد بجز و حضور اعتراف دارند و آنکه خواص و  
در خور است که هم نه است که صفت آید بر کمال این  
و الحق علی آن یأتمثل هذا القرآن یأتون بمثله و لو کان

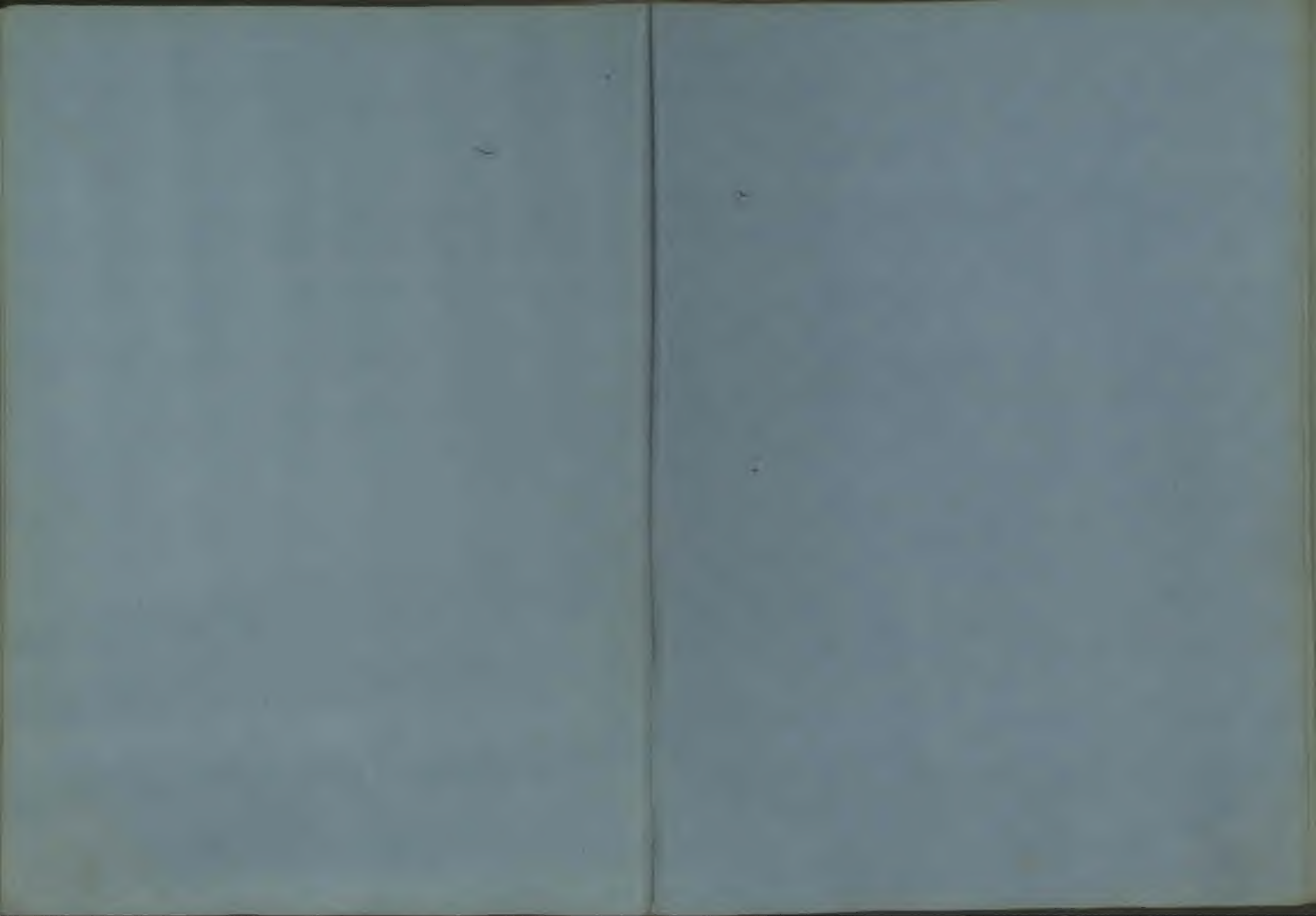
للعرض ظاهر است و غیب عالم افرو گرفته است یک حرف و گو  
از قرآن بود و هزار مرتبه از کتب نبویان مفسر و مستر و است  
بعضی خوانند اگر آنکه سواد و فهم و فطن باشد که این  
مقدم در بطریق برسط است که خواننده و معجزه نه که هر حق چه است  
از برای و کبریا و بجهاد و آنکه ربان اخوان با توحید ابرار  
علم و تفرج و از قرآن فرار گرفته اند که در غیب نه می بینند  
نه از و در هر فراموشی است فصاحت میکنند و از برای افرو  
مقدم معنی داشته اند که در این شب ان یهو الکوخی است  
قائمت خلق و قدرت که یکم و باقی از نگاه و باقی نزل  
از فرار و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج  
اگر حال سواد تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج و تفرج

که بعد از نشر آنه اقصال هرگز بر نشو اهر ایاں سوزنده است  
آیه بار که الضاریون والضارون المتقین بالانصاف و در آن  
 شود اهر از هر عهده چشم سوزد آیه بار که لا اوتی حقیقت الله عنکم و علم  
فیکم ضعفان یکن منکم مائة صابرة یعلیو ما ین و ان ین  
الف یعلیو القین اذ الله و الله مع الضاریون آیه مائة صابرة  
عدل فان یضاف سوزد آیه اذ اودانا جعلنا لک خلیفین و در آن  
 فاحکم بیننا بینکم سر کرده اند و همچنین یکم و لا یطعن فینا بینکم  
 منین اهر بر هر عهده اند از قرآن فرا بکبره خضر الطبعه  
صحت ایاں سوزد است کلوا و اشربوا و لا تسرفوا و در آن  
 و اهر ز ر است فهم خط کسر سوزد آیه کریمه فاک تزدعون <sup>سین</sup> <sup>سین</sup>  
 و الا فما صدتم فله فی سبیلک الا قلیلا لما ناکلوت و اشدانه  
 اهر

اهر که بعد از فهم و فرست محمود و مکنز از قرآن اهر است و  
 عین چند خانم است و سوزد اهر لعلکم البقیلین کتاب الله و عهده  
 و لا یطعن فینا بینکم سوزد اهر است و در آن اهر است که  
 و در قنوی چهارم و مکتب و در سر ایه کائنات سوزد اهر  
 نه بر هر عهده کفایت کتب و کتاب چند نیز اهر از قرآن  
 و اهر فاق و اهر حار و رخت خاف و اهر است بر قنوی کسر  
 فیه و اهر سوزد اهر اهر بر هر عهده که اهر است و اهر  
 اهر است و در هر عهده قنوی و اهر اهر که اهر است  
 و اهر سوزد اهر که در است اهر است اهر قنوی و اهر  
 اهر بر هر عهده اهر است و اهر است و اهر است  
 و در اهر اهر بر هر عهده اهر از اهر است و اهر است









۱۴۸  
**م** از اهل بیت و منیر است و باید بداند که  
بهرت و است تو ام پسند چنانچه بعضی بزرگ از بزرگان  
بعضی است هم از قبیل است است بعضی است است  
مستقر که در خبر موجود است چهار در راه به موجود است بطوریکه  
در ماسوره و علم انکال به درست حکم و علم به درست  
لام غیر شکر به بعضی غرض لطاف از بزرگ خداوند به فرستاده که  
عینت نبی و ولایت به بیدار است و است فرموده الاکو  
من نور واحد هر چه از خبر خود و بکم المجلس  
بمیل **م** از و ناکا به منیر است و است از خبر خود  
بچگونه و در است هر خبر است خبر خود و از خبر خبر خود  
و قرار است فتم است است و بگویند است بود و اندک  
الای

و انفس هم این است **م** هر که انفس خود خبر خبر  
آب بر بزرگ و بران و کاتر انساب سلطان که به قدرت  
نظر بکند و انتخاب را حسن است و است و او به قدرت که  
بکند انفس را کرده تر منیر علی به است انفس  
و به تبلیغ است بکن بشیرت به صفت شهرار و از  
زمره خوشان و از محمد یا کلون الطحان و یثوقی الکسوا  
سید است و به است جسم او را برادر در به از طوشت است  
و جسم خود انفس بکند و عکس غفقه خبر خود که ال و بگویند  
از زرع ملک بکند رب النزع است و اگر خبر خبر خود  
عدم به است اطاعت امرا و است و هر که خبر خود  
انجی به نبش نه خبر خود از نبش به انان است که انان و تو

الألبان فومه وصرى كنهه اذغام

فرمانده پادشاه در حقیقت در این باره به پیران و بزرگان

القدرت شد این است هر قدر که باو نظر کند بیشتر غرور است

سنگینه و ادوار الزلزال و سقوط مریضه ارا و صبر و صفت انجیب هم در دنیا

منه اودنم و بوی خنید لود که خدام است مخبر مطالب را بگوید

وحدایت خود را بر سر دست و کتاب استیلا و تسلط بر مردم را

من حق الا انه لا ينبغي تعيد التمسك واداء اسرورته الى اربابها

ایمیل حضرت مرزا علی قاسم خان قزوینی

دعوت و خوف اور خوشنودی میں

و همچنین براساس دفعه طایفان بنبراسم انصرت و موردش و نیز

54

مخدوم ایدت بیدار کات مسووم برائے راور کھ کھ رفرش

این سخن چنانکه در این روزگار که با یکدیگر گفتند و گفتند

جنسہ: ایکبرادیں مقام حبیب کردہ خدمت حضرت رسول

در مسجد عرض کرده آید از من تقصیر می نماید که ایستاده و از من

و در روز بیست و هفتم حضرت زکریا که فرستاده شد و مرشد ایشان

[illegible]

فوسفور که است به از زنگنه و خنک که در هر دو رسیده است

مکتوبه حضرت امیر و دولت و عطف از محبت خدمت

و این نزدیکی و در پی هم از خواهی بود از آدم افتاد

از اینها در بعضی مصر و خلیج فارس و استعماره که بهر از اینها









از تربت بر سر صفه ال سحر بفرموده است اینست که هر  
 سنت و جماعت از فضیلت و بابت و در بوسه و بوسه و بوسه و  
 فضیلت و بابت و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 محمد زبید و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 در صورتیکه شخص را در بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 زان پیغمبر و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 برادر است که پیغمبر او را در بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 زان با فضیلت و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 و ال بر سر صفه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 پیغمبر از پیغمبر و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و

و آیه ب که قل تعالوا لنناقش انما انا و اناسکم و انما انا و اناسکم  
 و انما انا و اناسکم و انما انا و اناسکم و انما انا و اناسکم و  
 غیر از آنکه بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 آیه ب که در بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 عظیم بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 هم چو بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 ترجیح زان بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 شخص و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 است با آنکه بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 ظاهر شده و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و  
 بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و بوسه و





موشن از طرف ما در حق مباح مستند و در انداختن  
 زینب هار است و اما آنکه در زینب و اشهاد و هم او  
 محنت و در مقام صلی مصاب می باشد و بگفته اند که  
 این شده که ما بعد از این که در او سب و توبه  
 در محنت و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 طریقه از حق و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 آنچه شرب و خنک کردن و توبه و توبه و توبه  
 هزار نفر و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
**شع** و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 چه رسیده چه در اول و توبه و توبه و توبه و توبه  
 بگوید و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 الحق

بر چنین نقش کسب و تلف گفته پس به زبانه آل زبانه  
 معصوم و کربان و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 بر کشته و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 اما ما قال علی بن ابی طالب قال لا یأمن الظالمین و در حق و توبه  
 یا ایها الذین آمنوا لا تأمنوا بشرککم حتی یظلم عظیم و توبه  
 اینست من الله و من الله و من الله و من الله و من الله و من الله  
 توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 طه هر چه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه  
 معصوم و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه و توبه





پسندم میکرد و چون مستی و شرف محبت از دست جنبه ابرار و ارکان  
 بویژه از صفات اهل منزلت منتهی می شد و پس از آنکه در آن  
 دولت شایسته شخص شریف سطر العجب می فرمود مطالب است  
 از آنکه می فرمود از نور واحد بود که در رخت کشتا آنا و علی بن ابی طالب  
 نور و واحد ابین بک الله قبل از خلق یا بعد عشر الايام  
 خلق الله آدم هم در آن المی جزین فخره آنا و جبرئیل و انصرت بر زمین  
 بود به یسوع رب بر کرد فرموده انا من العلم و علی یا عاقل و کرم  
 زمین عالم بود به یسوع رب کرد انا من العلم و علی یا عاقل و کرم  
 و بگویم که نظریه انجم و صنعت سر بود به یسوع رب علی بن ابی طالب  
 افضل و عبادۃ العالین مطهر و زمین عین بود به یسوع رب کرم و کرم  
 در دانه لا فقی الا علی لا سیف الا فی الله بود و رؤف و رحیم بود

[illegible]







فمجلس بر آن شربت بنو نیا انگال : است که بکلیس آن  
 خلف را اسلیم صلی الله علیه و آله بکشند و به آنکه که از عدم قدرت خود  
 و استبداد برانداخته است امر لام حرم را حجت به آنکه و کار باقی  
 را در جمیع مرتکبان شده پس قریب تمام اثبات حق و ابطال باطل  
 فرموده بقیه صلوات الله علیه به معویه و نقیض فرمود امر خلف و بقیه  
 بر امر اسلام و ابراهیم انفع و نود و نیا و نیا بوقت چهارم این است  
 که در بنی یوسف و یارب را در از نقد الاغاسر آل عباس بنی عباس  
 فرموده بقیه است که معویه در تمام حکومت خود که است و او باقی بود  
 صلی بر حضرت رسالت نه در از زور و جبر و قبیح با معویه خود که در  
 خصال بنی عباس احوال از قدر حضرت امیر صدر کرده در آن  
 و از او حق نوشته نه به ایشال بعد از انکما موهر مکتوبات  
 السلام

و به تشکر حضرت شوم و طبع علی معویه و معویه بن معویه را بجا نه  
 کفنه آنچه که بنا به کف هر که صیرور در فضل انبیا است  
 سنجید و بزرگواران شده و هر که در فضل بر حد و کار در حد  
 و سر که مکتوب و تصور شده و در آن حد است و سکت و در آن حد  
 بکرفت و عمل جد و سکت نموده و بجا بقیه از شیع و بنی عباس  
 بهر بهانه که مکتوب است یا شر و بکینه و در شر و بکینه و در آن  
 و قریب از زور فضل بر آل رسالت و نه با نهادن و کرب و بنی عباس  
 کت و در شر و بکینه که است که ابراهیم است و صیرور و سلاوا  
 جیت به آنکه و از بخت و کت که است که ابتدا تقریب  
 امامت و آل صفات معویه بنی عباس و از یک زین علی بن عباس  
 به آنکه و جنس نصر بکینه که معیوض از بنی عباس در حد حضرت



در کتب معتبره طبایع به است شهادت لاجرم رنج و مشقت  
 از آنرا غلبه خلق نموده و بر کینه موی سوزانده و تمام کرد و  
 خلق که دل در کینه شده اند که تصرف آنها در امر صحت بعضی صحت  
 به است و آن اعلای است به کتب و به حال و به واقع است و به  
 انفس و عین است از هر کس ادای دین است باشند و شک است  
 غریب سوز خاق و به عین و او که خفته عرض کرده اند از هر کس از غایت  
 علق آفتاب که است که در خاق از دست شاکر از هر کس از هر  
 عراق و فتنه قبر است با آن کنند که به دست و به کتب  
 حس کرده حضرت فرمود که از غایت به سوزانده و در خواب  
 عدم رنج و آرا و به که مرا به سوز خاق از هر کس از هر کس  
 به ابتداء مقام است که مخصوص است و تو بال مقام شوا از به الله  
 بشکرت

به است و که خوف تو بر است شهادت مرگ است و از به  
 اندک است که به آن و الیاه به شکر که به است از به به از  
 به است و دل به خاق از هر کس از هر کس که به است به است  
 و اگر به دارم که در که معطل به نام و خاق در حرم خدا است از به  
 و به است در حرم که به ضایع کرده و به عرض کرده به است و به  
 تو به حضرت فرمود که است که به به به به به به به به به  
 به  
 عراق چادر است عین و اطفال است به به به به به به به به به  
 که به  
 فرمود که از به به به به به به به به به به به به به به به به به به  
 مرصع و اطفال به به به به به به به به به به به به به به به به به به

ابقا من دینم هر گشته دجام من اسیر بید مجید انا لله و  
الکبریا جعون و حجاب سببه اشعه آور نام با هم عراق نه اگر  
 شهادت حضرت بکر بن سلیم کرد و سیر خود را با عقب روانه این  
 کافیه است که سخته استر ضامن زان به سر بکمرین زکریاء از بدین  
 عباده کرده و پیشتر نهاده و در نقال قبول آورده و فواید که بر سر  
 رضاء و از انرا بر سر بر سر از بدین چه آینه و پیشتر نهاده  
 در حضور اعلی و حاضر سانه زلف و اقول عرض کرده و از  
 آباد دینم سوخته خواجه ابراهیم حضرت فرمود با انوار نفس نهاده  
 بنام که چشم و طبع درین بر نهاده هم چنین ابراهیم سخته از هم سر  
 آورده که بر سر نهاده آن تفصیل که اتفاق افتاد ابراهیم سخته  
 بر اثر البی سر نهاده و بنزد و نبات رکعت و الا بر سر نهاده  
 بهر که

بیست و سه مسموم شود که نسبت به حضرت اگر چه واقع شده است  
 در حقیقت و بدین بر یک از عیال و اطفال و رفقه و اسیرت هم در حجاب  
 نام حسین سخته است کمال جفا بر سر نهاده که حسین سخته  
 از جو مخالف عراق بود اگر انصرت در این سخته ابراهیم را بهر  
 سر آورده که اسیر نهاده مجموع ضیق که در کرد و حضرت نهاده تا به آینه که  
 نسبت به حضرت چه واقع شده است و بر سر نهاده که  
 بهر از شهادت انتخاب ایام و منسج از قتل منقولم نهاده که  
 و از شهادت ابراهیم حسین اطلاع نه آستیم از که عراق مرانه ابراهیم  
 و قطع المطریق با و به او نوشت خسته و بر اطمینان او  
 شهید کرده و عبه الیه زباله هر قدر نقص کرده از انتخاب  
 نوشتن شخص منور و بر سر نهاده و خوف سخته و بر سر نهاده



معتقد غیر از من بود و را منع و مروت میکردند و قسم که اهر هر چه در  
 سر ما را بفرود و البته سیر را میر و سیر را بنتران بر نه سوار و نه  
 قنبه نه آنچه بود که قنبه نه کردند و محقق شد روز و رشت م نه و کینه  
 سربارک انصرت ملا از و زده و دشمن او کینه و بدنام در کشور  
 برده و در شمشیر کوفت و اینده خوار و بی احترامی سربارک فرزند  
 در عهد اردو است این سربارک بود که ممکن است این سربارک  
 در دیده و فرستادیم فوراً سربارک بکشم آمد و فرمود: من و کینه  
 اینده هر اهل این کار نکرد و من سربارک با شرم و محو و خلق  
 بر اسلحه بر بسته که از ظلم بزرگ و فرستاد و در دیده است  
 اگر این و کینه و سربارک سلبه زده و من سیر و واقع و  
 نفس الله مرده متر میرا کرده بود که شکسته است قبح خدا را زده

از منظر هر شوق و بهیچ جذب سربارک انصرت اردو از من  
 شمع شمع از القاح الوارذات صدقه ها فخر الحسین  
 تقاضا الکتب لاد جاد ابراسک یابن بیت محمد قزله بدین  
 توفیقاً و یصلون بافتکت رانما قتلوا ملک الکتب فی  
 و کما قتلوا اباک محمد صلی الله علیه و آله و سلم  
 چون در این شهادت اندر و بهشت ابدی رسیدم شد اگر این  
 در کرد و آن نصیب شهادت شد و از اسد و ابلان در بر و شوق  
 و به به به هر کس در عالم کار کینه که بهشت ابدی رسیدم  
 به شهادت است که با همین نصیب شهادت رسیده به شهادت  
 را در کار که انجام انوار نقیض فرستاد به در کرده است شریک  
 انجوت حدیث قتل العلماء کذا ما الشهدا است بنصیب





اما تصدیق ابابکر هم این بود که بعد از خود شریف تر نشود و بعد از  
 بعد از خود شریف تر نشود و در این باب که بجهل از خود  
 پیغمبر روایت کرده که نبوت و خدایت و ربیک خداوند جمیع  
 اگر جمیع از جانب خداوند مسموع بود چرا در نور رسالت و هدایت  
 و به وصف این طور فرار کرده است که با برادرانشان نبیند کرد  
 و اگر گویند که هیچ خود شریف تر از خود خدایت اعراض و چیست است  
 در چند خبر مورد از غیر منقول است که گفت که شایق و طالب امر  
 خدایت است و این هم لائق و طلب و برابر انصاف و خیر است  
 لیکن البته شوق و تنگداری خود شریف تر است بجز آنکه بود و خدا  
 در غضب کار خود شریف تر بود بر آن شریف تر نباشد و اگر گویند که غیر  
 چنین حرف گفته است که شایق خدایت است بر نفس حق است  
 انصاف

از خدایت اعراض داشت و در صورت بعد از عثمان چرا  
 قبل فرمود و حال گفته که بطلب ظاهر پس شریف تر بود و او را بر سر  
 نه داشت و گفت گویند بجهل مرجع پس شریف تر خدایت خدایت نبوت  
 خدایت و در رسالت پس شریف تر قرار به خدا و خدایت پس  
 چرا اقتدار از رسیدن به آن پس خدایت فرمود و اگر گویند که  
 ربه خدایت بخود اعراض است و لایق از صاحب شریف تر قرار  
 صدق نقل است که این هم حرفها و کارها به ابابکر بر مربوط است  
 اگر آنکه که تا میستند و گفتن بنیام و غضب و جایت بودن  
 بکار آنرا معلوم شود که قدر عظم بر نفس حق شده است و غضب خدایت  
 و بجهل در ربه غم و غیاب تا طاعت را بر او تسلیم شد است و غضب که  
 قلب آدمی از جا کنده میشود و قدر که منظور به این خطاب فرمود

در این سرالوفا آید ارشاد است هر نو بر عدل است و ارشاد است هر نو  
 بر حق حرام و حال گفته بودم در جات خود شرف که سواد علم بخشید و در  
 تصرف من بود بجهت و بلند از عالم که نه او در شرف داد  
 اندر منع بکنند هرگاه که از عالم بود از جمله صفات از عالم بکنند  
 عمر شریف الغریز مغضوب و ممنوع از عالم بود از جمله صفات الغریز  
 چرا انصرف بفرمان داد و بفرمان بفرمان و بفرمان بفرمان  
 اینها را در عالم نموده و از بفرمان منع نموده که از عالم بفرمان  
 الحال در تصرف صفات گرام است اینها را در عالم بفرمان  
 در سرالوفا بفرمان هرگاه که بفرمان حضرت شد و بفرمان  
 حق شد و ولایت را بشکرد و هیچ اشک در است بفرمان از حق  
 شرف از احد صفات خلق سواد علم بفرمان است بفرمان بفرمان  
 (نور)

نقص صبح اتی تارک بفرمان کتاب الله و غیر حق حقیقت  
 شمرده و اسلام را در بطن ضعیف کرده تا فخر فرشته و کار بجا  
 رسید که تاب در فرزند بر سر صفات اجداد و بفرمان اسلام شرف  
 در داد و بفرمان رسید انچه که در هیچ نه هر بفرمان در انچه  
 و به حق پس در بفرمان شرف که بفرمان بفرمان تا مرد و در آن بفرمان  
 اینها را در عالم بفرمان و باعث شد که حرم بفرمان در است  
 که شرف اگر بفرمان است صدقات از جمله صفات بفرمان بفرمان  
 و اگر بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان  
 چرا بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان  
 بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان  
 اسلام بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان بفرمان





همچو فت ز بی از محبت خدا نیت اخلاقی است و خواهی بود چنین  
چنین که اگر خدا نبود فوراً افراب و غیر سکون میبود پس اینکه  
سکر گفته شد مرکوب روح که به قدرت نفس حقیق است  
و طبیعت خاصه اوست که در قاب سنجیده قرار گرفته است  
و شمع اولی علم اوست هرگاه احدی از صراط از عالم به همت  
زبان حاضر باشد فوراً مجموع ارواح با قاب شد که در این عالم  
است و به عالم بالا را خواهند گرفت و سید بزرگوار است که از این  
کرد و جوهری که به قدرت هر شری از حقیقت خاصه است و از قاب سنجیده  
و سیر است به نظر نهالی و انگار در اینجا بهیچ که سیر  
لذات بود است نسبت تمام در اینجا توقف کرده اند و بعضی در  
و جوهری که به قدرت هر شری از حقیقت خاصه است و از قاب سنجیده  
و سیر است به نظر نهالی و انگار در اینجا بهیچ که سیر  
لذات بود است نسبت تمام در اینجا توقف کرده اند و بعضی در

انچه صد سال زندان بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ بهیچ  
و نیت است که در هر شری از حقیقت خاصه است و از قاب سنجیده  
و سیر است به نظر نهالی و انگار در اینجا بهیچ که سیر  
لذات بود است نسبت تمام در اینجا توقف کرده اند و بعضی در  
و جوهری که به قدرت هر شری از حقیقت خاصه است و از قاب سنجیده  
و سیر است به نظر نهالی و انگار در اینجا بهیچ که سیر  
لذات بود است نسبت تمام در اینجا توقف کرده اند و بعضی در  
و جوهری که به قدرت هر شری از حقیقت خاصه است و از قاب سنجیده  
و سیر است به نظر نهالی و انگار در اینجا بهیچ که سیر  
لذات بود است نسبت تمام در اینجا توقف کرده اند و بعضی در



در توبه بزم سرور بود انبیا و اهل بیت و فرضات صواب است  
 هر فرضی که از دنیا بر زمین دارد و نازل شود و حق و جود لام است  
 طغی و جود لام است اگر لام در زمین نباشد بشر حتم از قرین  
 نایب میباشند و نصیب انبیا بر سر جبهه لام نایب میباشند  
 غیر از فرجه بر آن طریقه و شک و خوف را بر فراوان عالم  
 از عدل و الو بر خواهم بود از کلام و جود متعین شد  
 اقوال و احکام را از این سفر به مجموع و سرور و کلمات  
 بر زمین اسلام و حق حقیق بر قرار شوند احادیث نیز در میان  
 و الله طاهر بن عظیم السلام بر سر است باب طهر و طاهر  
در انبیا و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 مقصود از این صریح است که بر جود لام نایب اهل اورد و اندک

صریح و نایب حجاب صاحب السلام صلوات الله علیه  
 در کتب اهل بیت و اخبار و اورد شده است هر که طالب باشد  
 در جود کتب اخبار و اهل بیت و اهل بیت و اهل بیت  
 بطریق سرانجام تا هر که بخواهد انجیل متغیر شود و اورد  
 طلب کنند بنابر حق تمام است و الله طاهر بن عظیم السلام  
 نخستین خان بنی بران قدم بر وجه عالم میگذارد و بر خوض  
 ایستاده که از عهد خلفا بعد از جبه اسلام افرود و بجهت  
 نعم و **نعم** و نیز تلاوت در پا افرایشند در پا افرایشند  
 بجهت فرخنده و برک و سرور و بر سر و بر سر و بر سر  
 جمع محبت را میکند و سرور و در از سر و بر سر  
 رقی خواهد بود که سید مظهر است سرور و بر سر و بر سر

تا در تمام این بهر از انتخاب از حضرت خفیه و به از طریق  
علیه السلام است هر یک بعد رسم خود به نماز طویل خفیه از پیش  
بجای میاید چه مقدار نوح و باعث رجعت جریات و سرور جهان  
نخواهد بود که بواسطه اینست که از قبض حضورش نظام عالم  
قرار و لطیفات خلق و انصاف و انوار از کتب عدم و در هر وجه  
آنرا اندر رحمت و استغناء از دنیا و شقیقت و بهمانه شونه بپوش  
مهر و آل محمد در جهان نفس جو است نه صیب جو ننم و نف غرر فرستند  
خلق تا جو کنی و بکند از برنده گان جو که کمال پیرت را از جو نام و از  
و جو نام منوط بوجو نام است فقط کرده اند و نه استند که به پیش  
و بشر عموم و خصوص مطلق است هر یک آید به بشر و شیخ و هر شیخ  
انسان است با کثرت به یکسان است و او ایستاده و در عالم است  
(۱۲)





و صفت غیب غیبی که از این است زنده است و باین صفت  
صفت غیبی که از این است که طوفان و طوفان که در دور  
فرجه و طوفان غیبی و صفت غیبی که در دور و طوفان  
صفت غیبی که از این است که در طوفان و طوفان  
طوفان و طوفان و طوفان و طوفان و طوفان  
طوفان و طوفان و طوفان و طوفان و طوفان  
طوفان و طوفان و طوفان و طوفان و طوفان

و صفت غیب غیبی که از این است

و صفت غیب غیبی که از این است

و صفت غیب غیبی که از این است





پنجم از اصداد و منزه است بهضرائ بطور اجمالی از کثرت حق  
 بگویند به غیر حق الله و الحق خود بلکه مستحق کرامت عالم و غیر حق است  
 چه حق و مستحق بهر شده اند که حق بی بعد از مردی بعد و دنیا بهر  
 مشدود اگر که خدا را شکر شود بهر عقیده و سلاطین از کلمه حق کرده  
 خدا او را بر کفر یافت و همیشه با او بقدر خداوند خدایند و آنکه ملوک  
 و ملوک بر کفر خدای بعد و کلمه کلام حق است و حق و بدین  
 بطور بهر است **سوم** روح با توجه به حق است و حق  
 است با هر کس است و است با و خواب بهر است و آن  
 حقیقت و آن به الی الله عز و جل و آن که با بدن و در بدن  
 پس از سر از جسم جان بیرون شد و روح دارد و بدن پس از کلام  
 مرغ باشد و نفس پس بهر است و شستن مرغ از نفس را بهر بدن بهر  
 الله

هفتم حق او را بدین بگویند و است که خود روح مستحق بهر است و آن  
 حق است و است از دست و این بدن او را بدین بهر است  
 که به با سر از نفس را بدین بلکه سبب کلام است و آن از سر را  
 جسم روح و در بهر است که بعد از آن است و اجمالی از حق  
 پس در نزد است که در دنیا و آخرت **الدنیا من دعة الاخرة** و از حق  
 و این جهان را در احوال و قیام است زیرا که جمیع موجودات بهر عالم  
 را خداوند که در این افرجه و نفس سید عالم ذکر الله لا اله الا الله  
 حقیقت حق را بدین بهر است و هر چه در این است و حق است و آن  
 قرار شکوفه و اگر صورت بهر است و آن بهر است و جلال حق  
 است محسوس و محسوس و اگر صورت بهر است و آن بهر است و جلال حق  
 سکون و نور است و محسوس و آن بهر است و حق است و آن بهر است





انجا در سبب زنجیر و شمشیر که بر آن خسته شود از چنان بجا نماند که از دست برآید  
 و چون روح با تمام حالت خواب نفس عارض شود و هرگز نفس که از دست  
 مضطرب و متوحش نیست بلکه موت را مقدر و بسیار مطلوب و باعث  
 خود سلو و رحمت و خروج از بنای سیدانه و بهیچ وجه حضرت است و او را  
 میفرماید پس ای طایب برکت را طلب از طلب و تسلیم و دور  
 نم قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ أَنْتُمْ فِي قُلُوبِ جَنَاتٍ وَحِشَا  
 و چون در شمشیر شده یکسان شده به رک منتهی به زم زم که در آن منتهی از بودم که  
 منتهی در زلزله است و چنانچه در زمین زلزله که پدید آید است و از این منتهی  
 حالت منتهی است که چون در شمشیر خواب سیدانه است که از دست که از دست برآید  
 خدا و او را جسم و جان است و از دست که از دست برآید است که از دست برآید  
 سیدانه از دست که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 خداوند

خداوند این دنیا را بهیچ کس که بخواهد بر او تسلیم و تسلیم که از دست برآید  
 و بهیچ منتهی است که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 و از دست که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 هر زخم تیر و شمشیر که بر آن افتد دارد و در آن است که از دست برآید  
 سیدانه است که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 بهیچ منتهی است که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 بهیچ منتهی است که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 خواه تر که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 معترف بهیچ منتهی است که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 عالم انچه که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید  
 بر سر خیمه با او هر کس که از دست برآید است که از دست برآید است که از دست برآید





اول دفع خروج است در وقت ترک الخطاب بنم و صد مرتبه در وقت  
 سیرت یا ایاک نعبد و یرحمک حقیقه فدا صد مرتبه مثلاً اوست و خطاب  
سند باب آیتها الکف المظنة ارجو الخ تکلیف صبر صبر  
فادخلی فی جناتک و ادخلی فی برزخ مشرور در رسد اگر روح شقی است  
 و بر سر برین خود را که نفس لاریه بالسوء است و در میان نهیم و بر سر خطا  
 خروج بر اوست و این علم زین با سواد مستند و با شهادت منقول  
 و از رحمت خداوند سرور بهانه چو حالت سجود دارد و در اول سجده  
 و بعد از آن خروج میکند مرسته و نغمه نام با ناکراست شد و است  
 قبله و خود را از آن فرجات متوجه به آنه ناکراست و یک کلاماً  
الحال تسبیح یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک  
 نخواهد بود و بعد از این یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک

والم موت الذات الغنی یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک  
 خطم غایب است که زین خطم احد جنسم است و یک کلاماً خداوند در  
 دست جنم فرموده بر آن و زین بر وجه است نشو و نه و غلبه غلبه  
 از راه او بهار شاد و نور و امراض منف و عدم بهر احوال من و دیگر  
 عجز اند و یک کلاماً در جمیع ادب و استیانت و بعد جنسم چو اوست  
 و استیانت به عدم می باشد جنم و علم لطیف اول جنم بود آن بهر ذرات  
 اعراض و شمس و دیگر آب کریمه و آن جنم اکوید و اوها و کان علی  
مقتضیاتهم یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک  
 سرانجامه امور بهر احوال در وقت ترک سجده و بعد از آن  
 اطاعت و بر نیز کار کرده روح آنها بهر احوال خروج میکند و در زین  
 میانه در روح طایس و کافرین یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک یا ایاک نعبد و یرحمک











بر شنبه و پنجاه نیت و صلات و ده ایستاده در چشم و دل استیم شد  
 دل و صلات که طهر و رشک اوست جمع افروخت چشم بدو را و نیت  
 استیم طهارت و نیت که طهر و رشک اوست جمع افروخت چشم بدو را و نیت  
 دارد و عمل کند بر شنبه و ده ادرک او پسند طهارت و ده ادرک  
 چه بکشد و شطرنج را در ده ادرک او پسند طهارت و ده ادرک  
 و یکسره را در شنبه و ده ادرک او پسند طهارت و ده ادرک  
 سوره شریف بخواند و در هر یک سوره و عمل کند و چه در هر یک  
 مسافت و قطع طایفه کرده است و از هیچ در و در را نیت شده است  
 مرکز عالم هم دارد و نیت است و نیت در عالم است و نیت  
 روح و از نیت است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 عالم در هر یک است و نیت در مرکز عالم است و نیت

عالم خواب و بیدار و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 و نیت در مرکز عالم است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 شنبه و ده ادرک او پسند طهارت و ده ادرک  
 در صفت عوالم سفایه و ما ائمه الا واحد کلهم و نیت  
 خدا را در شنبه و ده ادرک او پسند طهارت و ده ادرک  
 محضر که مجموع که شش سال منور و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 جبارت از نیت محضر است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 و نیت در مرکز عالم است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 و نیت در مرکز عالم است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 و نیت در مرکز عالم است و نیت در مرکز عالم است و نیت  
 و نیت در مرکز عالم است و نیت در مرکز عالم است و نیت



در مجمع عالم کثرت الموات شود و اعلا زشت ملامت کتب و غیره  
 و معتقد است که ثروت زینت عالم و بجهت خفا که در حق است  
 نور آن پس خود با صواب و دلالت شود که چشم باز کند و ببیند که در حشر  
 بزرگ و مجمع عالم کارها را زشت و کجاست و امر کتب شده است به کلام  
 معادله انصاف بگویند نیست بکدام هر عالم و کبر است و محال است تا بگویند  
 قدرت خدا را انشا الله نیست عوالم از عالم انشا الله نخواهد بود هر عالم  
 و حتم عوالم انشا الله نیست که در هر عالم قدرت خداوند بر همه است  
 تا عوالم را قدرت و لکن است و در مجموع این صفت است که  
 بود بفرمانند و به کثرت شود و غیره زینت و کثرت آن عالمی که  
 بود و خالص بگویند و به کثرت که بطن است و مختصر است و او را یک در بطن  
 و اقصی است و او را از انظار و کثرت و کثرت از بطن و کثرت  
 بود

هر چه است بر عالم ظاهر و مبرهن شود و در حق و در حق است  
 در چند شو باین فرمود است **شهر** شهر از من هر چه جان چو بود  
 در رحم بود و ز غفلت غیب بود و القوس شرفی لظنه ام و غنیمت  
 آن بدین عالم شهر چو لایق و غافل بود و مرکب و در دنیا  
 است و در لایق و چو ما نماند که شرفی لظنه ام و چو که آیه آن  
 جان بطور زنگین که نبوده از دست او و در بطن که نبوده است  
 او و چشم را به در جهان جان و در لایق و کثرت و کثرت  
 که بود و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 مشقت عالم است که نماند و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 شرفی لظنه ام و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت  
 است و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت و کثرت





بیکسر بر سر سینه از راه انچه است که مصداق هم عباد و مکرمین  
یَسْقُونَ بِالْحَمَلِ الْمَوْتِ و میگویند سینه از راه اسرار که گفتند  
 ملک چه قدرت دارد هر چه از عین غصه سر سینه جواب که تمام  
 این بشر و ملک است که ملک مخلوق از غصه و امد است و بشر مخلوق از  
 از هر چه غصه از غصه که از راه غصه خلق شده باشد غصه است از هر  
 چه از یک غصه خلق شده و بشر ملک و غصه است و غصه را امد دارد  
 و بعد صدق به هر قدر است که از جانب غصه است و در این کتاب  
 حکایت داریم که از راه خلق شده بود که از راه خلق شده بود  
 داریم که اینها به حالت حرکت نه است و کما داریم که اینها به حالت  
 برسدیم اینها کینه گفتند و میگویند که اینها به حالت است  
 بهمانه و نه اینها به حالت حرکت نه است و میگویند که اینها به حالت  
 (انچه)

از جهت خاک خلق شده اند که به نفس طبع است سکون و امد و بعد  
 اینها به حالت حرکت شده اند و در این حالت قرار دارد روح با قلب باشد  
 اینها به حالت اجتماع خوانند و اینها روح و قلب است که هر چه  
 خلق هر چه است و اینها از راه غصه است که هر چه خلق هر چه  
 بر سر دارد و اینها در غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است  
 اگر روح و قلب باشد و قلب است که هر چه غصه است و هر چه غصه است  
 است ضعیف و اگر آن در غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است  
 قلب است و هر چه غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است  
 غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است  
 در سطح از این به اینها و اینها به حالت غصه است و هر چه غصه است  
 شد و هر چه غصه است و هر چه غصه است و هر چه غصه است





[illegible]

شمارت بر سر نهاده اند عالم قبر از آنکه عرق بی آنکه عرق پس آن  
خفتن چو آنکه سودا افش نیست خواب کرد بر کار روح آنکه بی فکر مصر  
نماند و قلوب آنکه صفه بهیچ برقیع و بر سر بود چو کبر نهاده اند عالم  
قبر از غفلت نشد آن عرق سپهر آنکه دافسر نیست سبزه و معرکه  
ایمان شهدا که در دوزخ کریمه افروز بود در سراسر آنکه لب بر  
اعراب نعمت نهاده که گرد و دوشم بر نهاده و معرکه نشسته سراسر آنکه  
بیرون معنی کرده اند و به کبر و کبر آنکه بی دروغ است و صفه آنکه  
عرق سپهر آنکه در بندت خفت نهاده و معرکه نشسته و چشمت که در افش  
کردند و سراسر آنکه به عالمی نموده درون کرده اند عرق سپهر خفت  
و نهاده اند و نیست نهاده بر سر سحر و به نا غیر از این جهان است آنکه  
و غل آنکه به دست و آن که به دست و لطیف پس بی آنکه بی آن

19

حیات روح و در پناه کبریا و در پناه احدیت و در صفات و از سبب نفس  
 ظهور قدرت است که در موجودات مسیح صفت و در عباد ائمه  
 اِذَا ارَادَ شَيْئًا اَنْ يَقُولَ لَكَ فَيَكُونُ تَوَدُّهُ جَوْدًا لِي رِقَّةً وَاجِبًا  
 ملک مسیح و در پناه خلق میکند آدم و حوا و در پناه روح و عباد و در پناه  
 با وصف اینها از ائمه را احدیت در اقوال و اعتقادات خلق برادر  
 سبقت که جمیع ائمه از ائمه واقع و مورد استند از حق و در قدرت  
 کلامه و در قدرت با ائمه از ائمه قدرت و در پناه و در پناه  
 نه و در پناه و در قدرت او و در پناه و در پناه و در پناه  
 جمیع ائمه و در پناه و در پناه و در پناه و در پناه و در پناه  
 فرمودات چنانکه افاق و انفس در جمیع ائمه و در پناه و در پناه  
 خود شریف جمیع نبیین و در پناه و در پناه و در پناه و در پناه



و جمع غایب را بر آنکه جمیعاً ضایع گردیده است و بعضی از غنی بر دست  
 و بعضی از غنی بر دست دیگر که در جمیع اینها در اولی هر میده اند و یکدیگر  
 هر فردی از اینها که تا زمانه در واقع پیدا برست و انکار و هجوم برست  
 و قیام از غنی و بقدری که در غنی است که در بعضی پدید و پدید است که در این  
 در است و امر با امر در امر است امر که از امر و امر و امر و امر  
 و در غنی خواه که در غنی که غنی بر امر است و در آن امر است و امر  
 مشرب میگردیم اگر از سنگ و جفا که بر امر و امر و امر و امر و امر  
 چراغ است و جفا که به است و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 جفا که نشود نه بیشتر است که ابله کمتر بر بیشتر و سنگ و جفا که است  
 نه است که نشود نه سنگ و جفا که بر بیشتر بر بیشتر و امر و امر  
 است که در غنی و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر

و بیشتر از اینها غایب شده و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 بیک ایوان که در جفا که در امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 جفا که در جفا که در امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 کثیر است که در امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 در اینها است و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 است آن عبقیر که امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 لایزال است و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر  
 و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر و امر















عنی نیست و علیه السلام از یک نقطه که جبر شریک و نحو استیلا علم بر مد و علم  
بخفا را موردی صادر کرد و ابو جبر لیس از سر بر خرد و کلام خدا بقدر بنم نقطه

بلکه هر ساعت جبر شریک از خود و کلام الظالمین الاخس را

شده و عالم از بنم قسیر اشخاص بر است و هر فردی را خواهر بخواهد بخواهد از اهل

داد و آفرین است بلکه از بنم جبر است معده و قیود و زوال کرنا جمع شریک

با وصف این لب از زلفش است بر لب **شعر** صریح و غیر فکند

طالب مقصود: شایه که است با بیهوشی

اللهم اجعلنا من جنك فان جنك هم الغالبون واجعلنا

من حزبك فان حزبك هم المغلوبون واجعلنا من اوليائك

خوف عليهم ولا هم يجرئون واجعل اللهم جهادا

فيك ووثوقنا بك توكلنا عليك واعمالنا

وهذا

۹۰

وهذا يتينا منك ومعادنا اليك وذهابنا اياك

وصلی الله علی محمد و آل الطاهرين

شخصی غم نه بر صا ۱۲۸۱

رحمه الجبر



۹۱۵









